



**أبلوموف** | مارسل کولیه | محمد رضا خاکی

| بر اساس زمان أبلوموف نوشته‌ا. ا. گنچاروف | نهایت‌نامه‌های بیدگل: اروپایی (۴) |

**اُبلوموف |**  
**مارسل کوولیه | ترجمهٔ محمدرضا خاکی |**  
**سر ویراستار: مرتضی حسین زاده | ویراستار: آزاده هاشمیان |**  
**مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان |**  
**مدیر تولید: مصطفی شریفی | چاپ: فرارنگ | صحافی: کیمیا |**  
**چاپ سوم | ۱۳۹۶ تهران | ۵۰۰ نسخه |**  
**شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۹۳-۳۰-۵ |**

**Bidgol Publishing co. |**  **انتزببببکل |**

**| تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ | تلفکس: ۲۸۴۲۱۷۱۸ |**  
**| فروشگاه: تهران | خیابان انقلاب | بین فروردین و فخرآزی | پلاک ۱۲۷۴ |**  
**| تلفن فروشگاه: ۶۶۹۶۳۶۱۷، ۶۶۹۶۳۵۴۵ | تلفکس: ۶۶۹۶۳۶۱۶ |**

**| [www.nashrebidgol.ir](http://www.nashrebidgol.ir) |**  
**| همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |**  
**| هرگونه اجرائی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است. |\***

**\* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:**

اجرائی نمایشنامه های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ گونه مسؤلیت حرفه ای است. برای مترجمان بسیار پیش می آید که بدون چشم داشت مادی اجازه اجرائی اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان ها و دانشجویان، اما بی شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرائی هستند.

بنابراین، نشر بی دگل استفاده بدون اجازه از ترجمه های نمایشی اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به ویژه در تئاتر تهران و جشنواره ها، اقدامی غیر قانونی قلمداد می کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به جد پیگیری خواهد کرد.

## فهرست

۹	..... گنچاروف ابلوموف است
۱۳	..... دربارهٔ مارسل کوولیه
۲۳	..... نمایشنامه

انتزرییدگل

## | دربارهٔ مارسل کوولیه |

مارسل کوولیه<sup>۱</sup> متولد ۱۹۲۴ در گلاژتون فرانسه است. او کار تئاتر را به طور جدی در سال ۱۹۵۰ با کارگردانی نمایشنامهٔ **دست‌های ماسرخ است**، اثر ژان مه‌کر<sup>۲</sup> آغاز کرد و با همین اجرا خود را به عنوان کارگردان و بازیگری توانا و خلاق مطرح ساخت. پس از آشنایی با اوژن یونسکو، کوولیه به اجرای نمایشنامه‌های این درام‌نویس پیشرو رو آورد. نمایشنامه‌های **درس و آوازخوان طاس** با کارگردانی و بازی او ابتدا در تئاتر دو پویش<sup>۳</sup> و بعد در تئاتر دو لا اوشت<sup>۴</sup> پاریس به روی صحنه رفتند. هر دو اجرا از چنان نوآوری و خلاقیتی برخوردار بودند که از آن‌ها به عنوان «کشف» یاد شد. امروزه به رغم گذشت بیش از نیم‌قرن از اولین اجرای نمایشنامه‌های **درس و آوازخوان طاس**، این

1. Marcel cuvelier

2. Jean Meckert

3. Théâtre de poche

4. Théâtre de la Huchette

آثار هر شب با میزان سنِ مارسل کوولیه در تآتر دو لا اوشت پاریس به روی صحنه می‌رود و به یکی از جاذبه‌های توریستی شهر پاریس تبدیل شده است.

مارسل کوولیه در کنار بازی و کارگردانی، به اقتباس از رمان‌های معروف برای صحنه نیز می‌پرداخت. در سال ۱۹۶۳ اقتباس و اجرای رمان مشهور **اِبلوموف** اثر گنچاروف روسی برای گروه‌های جوان تآتری به مسابقه گذاشته شده بود. مارسل در این مسابقه شرکت کرد و جایزهٔ متن را به خود اختصاص داد. همین امر باعث شد مدیر استودیوی تآتر شانزلیزه، موریس ژاکمون<sup>۱</sup> از کوولیه دعوت کند که **اِبلوموف** را در این تآتر به روی صحنه ببرد. در ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۳ نمایش **اِبلوموف** به کارگردانی مارسل کوولیه و بازی او در نقش ابلوموف به اجرا درآمد و با استقبال تماشاگران پاریس روبه‌رو شد. کوولیه با ایفای نقش ابلوموف توانست توانایی و استعداد بازیگری خود را بیشتر از پیش به اثبات برساند، طوری که بازی پرقدرت و ظریف او در نمایش تبدلی ابلوموف تماشاگران را شگفت‌زده کرد و نام او را بر سر زبان‌ها انداخت.

اولین حضور مارسل کوولیه جلوی دوربین، به فیلم **آسانسوری به سوی قتلگاه** به کارگردانی لویی مال<sup>۲</sup> در سال ۱۹۵۸ برمی‌گردد. پس از این فیلم، کوولیه در کنار بازیگران مطرح سینما، در فیلم‌های بسیاری از کارگردان‌های بزرگ سینمای فرانسه بازی کرد که از آن میان می‌توان

1. Maurice Jacquemont

2. Louis malle

این آثار را نام برد: **حقیقت** به کارگردانی هانری ژرژ کلوزو<sup>۱</sup> (در کنار بریژیت باردو<sup>۲</sup>)، **لودولوس**<sup>۳</sup> به کارگردانی ژان پیر ملویل<sup>۴</sup> (در کنار ژان پل بلموندو<sup>۵</sup>)، **دلایل خوب** به کارگردانی کریستین ژاک<sup>۶</sup> (در کنار بورویل<sup>۷</sup>)، **جنگ به آخر رسیده است** به کارگردانی آلن رنه<sup>۸</sup> (در کنار ایو مونتان<sup>۹</sup>)، **اعتراف** به کارگردانی کوستا گاوراس<sup>۱۰</sup>، **وارث** به کارگردانی فیلیپ لابرو<sup>۱۱</sup> و **استاویسکی** به کارگردانی آلن رنه. آخرین فیلمی که مارسل کوولیه تاکنون در آن بازی کرده، فیلم **به خودت کمک کن، آسمان کمکت خواهد کرد** اثر فرانسوا دوپیرون<sup>۱۲</sup> است که در سال ۲۰۰۸ ساخته شد. مارسل کوولیه علاوه بر بازیگری در سینما، در سریال‌ها و فیلم‌های تلویزیونی بسیاری نیز به ایفای نقش پرداخت. اما کار تصویر هرگز کوولیه را از صحنه جدا نکرد، زیرا او قبل از هر چیز دیگر، مردی متعلق به دنیای تئاتر است. از اولین کارگردانی‌اش در سال ۱۹۵۰ تا امروز، مارسل کوولیه پیوسته روی صحنه بوده و نمایش‌های بسیاری را کارگردانی و بازی کرده است. او ده‌ها گروه جوان تئاتری را پایه‌گذاری کرده و همواره به عنوان چهره‌ای پیشرو در تئاتر فرانسه مطرح بوده است. از آخرین افتخاراتی که مارسل کوولیه به آن نایل گشته است می‌توان به دریافت جایزه مولیر بهترین بازیگر

1. Henri-George Clouzot

2. Brigitte Bardot

3. Le Doulos

4. Jean-Pierre Melville

5. Jean-Paul Belmondo

6. Christian-Jaque

7. Bourvil

8. Alain Resnais

9. Yves Montand

10. Costa-Gavras

11. Philippe Labro

12. François Dupeyron

نقش دوم مرد، در سال ۲۰۰۰ برای بازی در نمایش پدرم حق داشت  
اشاره کرد. دخترش ماری کوولیه<sup>۱</sup> هم بازیگر است و در تأثر دو لا  
اوست بازی می‌کند.

ترجمه: محمدرضا خاکی



1. Marie Cuvelier





شخصیت‌های نمایش |

<b>Oblomov</b>	أبلوموف
<b>Zachar</b>	زاخار
<b>Soubdinsky</b>	سویدینسکی
<b>Penkine</b>	پنکین
<b>Alexeiev</b>	الکسی‌یف
<b>Tarentiev</b>	تارانتی‌یف
<b>Premier fantôme</b>	شبح اول
<b>Deuxième fantôme</b>	شبح دوم
<b>Troisième fantôme</b>	شبح سوم
<b>Stolz</b>	استولز
<b>Le Portier</b>	دربان
<b>Le Vieux</b>	پیشخدمت پیر
<b>Olga</b>	اُلگا
<b>La propriétaire</b>	خانم صاحبخانه
<b>Le Frère</b>	برادر [ برادر خانم صاحبخانه ]

## | صحنهٔ ۱ |

### ابلوموف، زاخار

[ ابلوموف روی تخت نشسته است، نگاه گنگی دارد. کمی

می‌گذرد. ساعت نه بار زنگ می‌زند و او از جایش می‌پرد. ]

**ابلوموف:** به این زودی... بریم! بریم سرِ کار. آخی چه قدر

راحت و بی خیال ولو شده بودم. [ صدا می‌زند. ] زاخار!

[ کمی می‌گذرد. ] زاخار!

[ صدای غرولند کسی از پشت صحنه؛ بالاخره زاخار وارد

می‌شود. ابلوموف دوباره در رؤیا فرو رفته است. کمی

می‌گذرد. ]

زاخار: اوه!

ابلوموف: کیه؟

زاخار: خب! منو صدا کردین.

ابلوموف: صدات کردم. چرا صدات کردم؟ نمی دونم. برو...

برو... هر وقت یادم اومد، دوباره صدات می کنم.

[زاخار خارج می شود.] خب معلوم شد. بهتره پاشم.

باید اول با دقت تمام نامه رو بخونم، بعدش... زاخار!

[همان بازی قبل. زاخار، پس از چند لحظه ایستادن و

منتظر شدن، دوباره به سمت در خروجی می رود.] صبر کن

ببینم! داری کجا می ری؟

زاخار: شما که حرفی نمی زنین خب... منم که نمی تونم

تمام روز رو هی برم و پیام.

ابلوموف: شاید به اندازه کافی نمی خوابی. می بینی که مشغله

دارم. نامه مباشر رو برام پیدا کن. کجا چپوندی ش؟

زاخار: کدوم نامه؟ من که نامه ای ندیدم.

ابلوموف: ولی پستیچی نامه رو داد به تو. اون پاکت کثیف...

زاخار: [ادای کسی را درمی آورد که مشغول گشتن است.] من از کجا

باید بدونم که شما چی کارش کردین؟

ابلوموف: تو هیچ وقت هیچی نمی دونی! خوب بگرد! [زاخار

می خواهد صندلی ای را جابه جا کند که پشتی صندلی از جا

درمی آید و در دستش می ماند.] هنوز اونو درست

نکردی؟ این که کار سختی نیس که آدم بره به نجار

بیاره... خوبه که خودت اونو شکستی.

زاخار: من شکستم... انگار قرار نیس که صندلی ها هیچ وقت

بشکنن. صندلی که تا ابد سالم و نو نمی مونه،

بالاخره امروز و فردا...

ابلوموف: خب منظور؟... خب؟

زاخار: خب که چی؟

ابلوموف: نامه.

زاخار: این جا پراز نامه س.

ابلوموف: اون این جا نیس.

زاخار: به جز اینا که نامه دیگه ای نیس.

ابلوموف: خوبه! کافی به! خودم دنبالش می گردم. الان بلند

می شم. [زمانی که زاخار در حال خارج شدن است، ابلوموف

عطسه اش می گیرد.] زاخار! زاخار!

زاخار: آه! خدایا به دادم برس! آخه کی من از دست این

زندگی سگی خلاص می شم؟ چی می خواین؟

ابلوموف: دستمالم رو، زود، زود دستمالم... می بینی که من...

زاخار: دستمالم، دستمالم... کجا هست این دستمال؟

ابلوموف: اون جا نیست. سه روزه که پام رو اون جا نداشتم.

زاخار: همه چی رو گم می کنین. این جا که دستمالی نیس...

ها! [عصبانی] روش خوابیدین. آقا روش خوابیده،

تازه دستمالش رو می خواد...

ابلوموف: [ابلوموف عطسه می کند و با عجله دستمال را به سمت

دماغش می برد.] [برای تغییر موضوع:] آهان! چه قدر

این جا واقعاً تمیزه! چه خاکی! چه کثافتی! خدای من!

اون جا... اون جا... اون گوشه ها رو نگاه کن. نمی تونی

یه کم به خودت زحمت بدی؟

زاخار: ولی من دائم دارم این ور و اون ور می دوم، تمیز

می‌کنم، جارو می‌کشم.

ابلوموف: اینو چی می‌گی؟ [با دست به چند شیء که در اتاق

سر جایشان نیستند اشاره می‌کند.] و این! و اون!

زاخار: خب... خب... حالا برش می‌دارم.

ابلوموف: گرد و خاک چی؟

زاخار: ولی هنوز هفته پیش از عید پاک نشده که نظافت کنم.

ابلوموف: این کتابا چی؟ اینا هم باید عید پاک بشه تا تمیز و

مرتبشون کنی؟

زاخار: آ...! ولی خودتون خوب می‌دونین که موقع عید نوئل

اونا رو تمیز و مرتب می‌کنیم. فکر می‌کنین کار خونه

آسونه! شما هم که دائم تو این اتاقین.

ابلوموف: منظورت اینه که هیچوقت دیدن کسی نمی‌رم، تأثر

هم نمی‌رم، نه؟

زاخار: شاید باید شب نظافت کرد؟

[کمی می‌گذرد.]

ابلوموف: تازه، گرد و خاک همه‌جور جوئوری رو به خودش

می‌کشه. دیروز یه ساس رو دیوار دیدم.

زاخار: اتاق من پر از ساسه.

ابلوموف: ساس! تو هم فکر می‌کنی این طبیعی‌یه. کثافته.

زاخار: تقصیر من نیست ارباب که تو دنیا ساس وجود داره.

من که اونا رو خلق نکردم.

ابلوموف: آگه کثافت نباشه...

زاخار: کثافت رو هم من خلق نکردم.